سرچشمه‌های داستان

جمال میرصادقی

۱. تجربه و مشـاهده

نویسـنده‌های بسـیاری بر این باورند که می توان هرجا داستانی یافت و از هر موضوعی داستانی آفرید، اما اغلب آنها بر این عقیده‌اند که «تجربه» سرچشـمهٔ اصلی داستان اسـت و بیشتر نویسنده‌ها از تجربه‌های زندگی خود آغاز کرده‌اند.

«تجربه» را چنین تعریف کرده‌اند؛

تجربه اعم از اندیشـهٔ عقلانی یا احساس عاطفی یا وهمی است، اساساً هرچه در ذهن آدمی می‌گذرد، خواه برخاسته از عالـم خارج، و خواه ناشـی از تخیل صرف باشـد، از مقولهٔ تجربه اسـت. از این رو، موثرتریـن و بهترین منبع برای نوشـتن داستان، تجربه اسـت. لازم نیست که حتماً خـود، تجربه‌ای مسـتقیم از موضوعی و مفهومی داشـته باشیم، می‌توان از تجربه‌های دیگران نیز بهره گرفت و آن را از آن خود کرد. کسـی دسـتش را توی سوراخ عقرب نمی‌بـرد که گزیـدن آن را تجربه کنـد، از تجربه عقرب زده‌ها اسـتفاده می‌کند. نویسـنده می‌توانـد از تجربه‌های دیگـران، در زمینه‌هایی که آن را تجربه نکرده، بهره بگیرد و با تجربه‌ها و مشـاهده‌های خود همراه کند.

گفته‌انـد نیکلای گوگول داسـتان‌پرداز پرآوازه روسـی، داسـتان کوتاه مشـهور خود شـنل را بر اساس موضوعی نوشت که آن را در مهمانی دوستانی شنیده بود. شکارچی بینـوا و تنگدسـتی از زندگی‌اش می‌زنـد و پول‌هایش را جمع می‌کند تا یک تفنگ شکاری برای خود بخرد. وقتی تفنگ را می‌خرد، آن را از او می‌دزدند. گوگول تنها فردی در میان جمع بود که به بدبیاری مرد شـکارچی نخندید و از وضعیت و حالت مرد تیره بخت متأثر شـد، و موضوع داسـتان شنل را از آن الهام گرفت؛ کارمند رونوشت بردار اداره‌ای از خـورد و خوراکش می‌زند تا بتواند برای خود شـنلی دست و پا کند و خود را از سوز و سرمای زمستان محفوظ دارد؛ شـنل تازه را از او می‌دزدند و مرد از غصه دق می‌کند.

گوگول به جای تفنگ، شـنل را گذاشت، به جای مرد شکارچی، رونوشت بردار اداره را. چون سالها در اداره‌ها کار کرده بود و با جزئیات و دقایق کار دفتری و خصوصیت های روحی رونوشـت بردارها آشـنایی داشـت و همین آشـنایی به او کمک کرد تا داستان کوتاه شنل را بیافریند و به موضوع داستان جنبهٔ عام بدهد و زندگی نوعی مرد رونوشت‌بردار را تصویر کند.

دیگر اینکه تجربه و مشـاهده‌های شـما حتماً لازم نیسـت جالب توجه باشـد. کلود سیمون رمان‌نویس معروف فرانسوی و برندهٔ جایزهٔ نوبل می‌گوید که برای جمع‌آوری مواد و مصالح داسـتان کافی است که گشتی دور و بر محل زندگی خود بزنی و هرچه دیده‌ای بنویسـی، یعنی آنچه فکر کرده‌ای، آنچه احسـاس کـرده‌ای و به یاد آن افتاده ای یا به یاد آورده‌ای را روی کاغذ بیاوری. گرچه ممکن اسـت کلود سـیمون اغراق کرده باشـد، اما بر این نکته مهم انگشت گذاشـته که تجربه‌ها و مشاهده‌ها حتماً نباید

جالب توجه و پرحادثه باشد تا بتوان از آنها داستانی آفرید و بهتر است نویسنده دنبال موضوع جالب برای داستان خود نگردد. تجربه‌های عادی و معمولی هم می‌تواند مواد و مصالح داستانی را فراهم آورد. در ضمن کلود سیمون تأکید می‌کند؛ «دربارهٔ آنچه می‌دانی و آنچه می‌بینی، بنویس.» نویسنده کمتر می‌تواند دربارهٔ چیزی بنویسد که از آن اطلاعات تقریباً روشنی نداشته باشد، وقتی در نوشتن تنها بر عنصر تخیل تکیه کند و تجربه و مشاهده را کنار بزند، داستانی که نوشته می‌شود، اغلب ساختگی و بی‌روح است، چون نویسنده وقتی ارائهٔ حوادث و وقایع، دقایق و ریزه‌کاری‌های آنها را نشناسد، حوادث سیر منطقی و واقعی و طبیعی خود را طی نمی‌کند و آن طور اتفاق می‌افتد که نویسنده تخیل کرده نه آن‌طور که در واقعیت ممکن است روی دهد. در واقع حوادث و رخدادها سرهم آورده و به هم بافته شده‌اند و از ذات وضعیت و موقعیت‌های واقعی سرچشمه نگرفته‌اند. زندگی هر فرد هر چند یکنواخت و بی‌هیجان باشد، عرصهٔ تجربه‌هاست. هر کس آنچه را که تجربه کرده بهتر از دیگری می‌شناسد و به جزئیات و ریزه کاریهای آن آگاه است، همه مثل ورزشکارها، کارآگاه‌ها، پلیسها، وکیلها و قاچاقچیها زندگی پرحادثه‌ای ندارند، زندگی بیشتر مردم خالی از حوادث آنچنانی است، اما هر فرد حتماً در جایی زندگی کرده و شغلی داشته است که با کم و کیف و چند و چون آن آشناست و از آن تجربه آموخته، با آدم‌هایی سر و کار داشته که آنها را بهتر از دیگران می‌شناسد، بنابراین اگر بخواهد داستانی بنویسد، باید از این تجربه‌ها و مشاهده‌های خود استفاده کند و موضوع داستان خود را در مکانی قرار دهد که با آن آشنایی دارد و شخصیتی را انتخاب کند که بتواند در این مکان جا بدهد تا حوادث جنبهٔ منطقی و طبیعی و واقعی خود را پیدا کند و داستان باورپذیر شود. برای نطفه داستان، زیاد به انگیزه‌ای نیاز نیست. هنری جیمز رمان‌نویس معروف امریکایی در مقاله‌ای با عنوان هنر داستان می‌گوید که چه‌طور زنی انگلیسی دربارهٔ پروتستان‌های فرانسوی رمانی نوشت.

وقتی در پاریس بود و از پله‌هایی از جلو در باز خانه‌ای بالا می رفت، چند پروتستان جوان را دور میزی دیده که داشتند غذا می‌خوردند، همین نگاه کوتاه زن انگلیسی، تصویری در ذهن او به وجود آورد که فکر نوشتن رمان را در تخیل او بیدار کرد و بر اساس همین تجربه داستان خود را آفرید.

اما به نظر می‌رسد که این تصویر کوتاه که جیمز از آن نام می‌برد و آن را برای نوشتن داستان کافی می‌داند، زیاد با واقعیت مطابقت نداشته باشد، مگر آنکه آن زن انگلیسی پیش از این دربارهٔ پروتستانتیسم اطلاعات کافی داشته باشد، و از جهان بیرون و درون شخصیتهایش خبر داشته باشد. خود هنری جیمز از مذهب پروتستانتیسم اطلاعات بسیاری داشت. بنابراین کمتر پیش آمده که نویسنده‌ای تنها با یک نگاه کوتاه بتواند حتی داستان کوتاهی بنویسد و حتماً باید اطلاعات گسترده‌ای درباره موضوع و شخصیتهای رمان داشته باشد، به خصوص در نوشتن رمان اغلب بر وضعیت و موقعیت و جهان‌بینی شخصیت تأکید می‌شود، در واقع نویسنده باید شخصیتهای خود را تا حد بسیاری بشناسد و بیشتر بر تجربه ها و مشاهده‌های خود تکیه کند، تا تخیل و خیال‌پردازی. جهان رمان، جهانی است که در آن شخصیتها باید فکر کنند،درک کنند،وتصورکنند.

من در نوشتن رمان کلاغها و آدها برای نوشتن فصلهایی که از وقایع آن اطلاعاتی نداشتم یا اطلاعاتم اندک بود از مشاهده و تجربه دیگران بهره گرفتم و بیشتر کتابهایی را که دربارهٔ زندان و زندانی شدن و زندانبانها و شکنجه شدن، بعد از انقلاب انتشار یافته بود، خواندم تا بتوانم مشاهده‌های آنها را از آن خودم کنم و بتوانم چند فصلی که شخصیت داستان در زندان می‌گذراند، بنویسم، چون خودم تجربهٔ درازمدت زندانی شدن را نداشتم.

در شرح احوال نویسنده‌های بسیاری می‌خوانیم که وقتی به فکر نوشتن داستانی می‌افتند، پیش از شروع، مطالعه مفصلی برای گردآوری مواد و مصالح داستانشان می‌کنند، از جملهٔ این نویسنده‌ها توماس مان نویسنده مشهور آلمانی است که در مصاحبه‌ای گفته است، پیش از نوشتن رمانهایش دربارهٔ موضوع آنها مطالعه و بررسی کاملی می‌کند. چخوف برای نوشتن راهب سیاهپوش عکسی از اسقفی که پشت شیشهٔ مغازه‌ای نظرش را جلب کرده بود، می‌خرد و بعد اطلاعاتی دربارهٔ او به دست می‌آورد و براساس همین اطلاعات داستان خود را می‌نویسد.

۲. دوران کودکی

دوران کودکی سرچشمه زوال‌ناپذیری است برای نویسنده. لئو تولستوی فقط بیست ودوسال داشت که سه گانه کودکی، نوجوانی و جوانی خود را نوشت. چارلز دیکنز شالودهٔ چند رمان پرحجم خود را بر زمینهٔ دوران کودکی گذاشت. رمانهایی مثل دیوید کاپرفیلد، الیور توئیست و آرزوهای بزرگ. سه‌گانه معروف ماکسیم گورکی دوران کودکی، ر جست وجوی نان و دانشکده‌های من ، بنیادش بر همین دوران کودکی گذاشته شده است.

من داستان‌نویسی را با داستانهای کوتاهی که از دوران کودکی من مایه می‌گرفت شروع کردم و اولین داستانم را با نام «برف‌ها، سگها، کلاغها» در جایزه داستان‌نویسی مجلهٔ هنری و ادبی سخن شرکت دادم و جایزهٔ اول را بردم. داستانهای بسیار دیگری را که از حوادث دوران کودکی من سرچشمه می‌گرفت، با شخصیتهای واحد حاج آقام و عزیزم نوشتم و در داستانهای به هم پیوسته این شکسته‌ها باز این شخصیت‌ها تکرار شدند.

در واقع پرداختن به دوران کودکی پذیرفتن توصیهٔ نویسنده‌های بزرگ است. نویسنده از جایی شروع می‌کند که نسبت به آن شناخت و آگاهی لازم و کافی را دارد و در عین حال به وقایع گذشته آن حساسیت ندارد و داوری‌اش نسبت به آنها تثبیت شده است و احساسش در نگارش آنها دخالت ندارد.

نوشتن از دوران کودکی به این معنا نیست که فقط به زندگینامهٔ شخصی اکتفا شود و فقط از خود و خانواده خود صحبت شود، بلکه از شخصیتها و حوادث جانبی دیگر نیز باید بهره گرفت و اگر ضرورت داشته باشد، می‌تواند از زاویهٔ دید سوم شخص نیز استفاده شود و تنها در روایت داستان به زاویه دید اول شخص قانع نشد.

نمونهٔ موفق بهره‌گیری از ماجراهای دوران کودکی را می‌توان در رمان هکلبری فین اثر مارک تواین دید. مارک تواین در این اثر از تجربهٔ دوران کودکی خود بهره گرفته است، اما صورتکی متفاوت از خودش با صدایی متفاوت آفریده است. نمونهٔ موفق معاصر دیگر آن، رمان ناطوردشت نوشتهٔ جی دی سلینجر است. کودکی بحران زده از مدرسه‌اش فرار می‌کند و وقایعی را که برای او طی سفر به خانه پیش می‌آید، با زبان غنی و کودکانه‌ای برای خواننده شرح می‌دهد.

بهره‌گیری از دوران کودکی به این معنا هم نیست که فقط شرح وقایع را نوشت، و به خاطره‌نویسی اکتفا کرد، بلکه در ارائهٔ آن باید اصول داستان‌نویسی را رعایت کرد. نویسنده نباید از یاد ببرد که داستان می‌نویسد، نه شرح احوال.

●●●

۱. از کتاب انتشارنیافته عناصر داستان، ج ۲.